



درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: مسئله پنجم
موضوع جزئی: ادله وجوب تقلید اعلم - دلیل هفتم
سال دوم
تاریخ: ۱۱ آبان ۱۳۹۰
مصادف با: ۴ ذی الحجه ۱۴۳۲
جلسه: ۲۸

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

ما تا اینجا چهار روایت که برای لزوم تقلید اعلم مورد استناد قرار گرفته بود را ذکر کردیم. چند روایت دیگر باقی مانده که باید دید اینها دلالت بر وجوب تقلید اعلم دارد یا نه؟

روایت پنجم:

این روایت در اختصاص شیخ مفید نقل شده و علامه مجلسی در بحار نیز آن را از اختصاص نقل کرده است. «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: من تعلم علماً لیماری به السفهاء أو لیباهی به العلماء أو یصرف به الناس الی نفسه یقول أنا رئیسکم فلیتوبوا مقعده من النار إن الریاسة لا تصلح الا لأهلها؛ فمن دعی الناس الی نفسه و فیهم من هو اعلم منه لم ینظر الله الیه یوم القیامة»^۱.

مضمون این روایت این است: کسی که علمی را بیاموزد تا نسبت به سفهاء و علماء مباهات و فخر فروشی کند یا برای اینکه توجه مردم را به سمت خودش جلب کند، و به آنها بگوید من رئیس شما هستم، این در واقع با صدای بلند بدون اینکه حتی به زبان بیاورد می خواهد عملاً این را اثبات کند که علم می آموزد برای اثبات تفوق و ریاست خودش بر مردم؛ روز قیامت طبق این روایت، مقعد چنین شخصی پر از آتش خواهد شد. در ادامه روایت پیامبر (ص) می فرمایند: ریاست چیزی نیست که هر کسی ادعای آن را بکند و ریاست فقط برای اهلهش سزاوار و شایسته است. پس کسی که مردم را به خودش دعوت کند، در حالی که اعلم از او در بین مردم وجود دارد خداوند در روز قیامت به او نگاه نمی کند.

تقریب استدلال به روایت:

اگر علم آموزی برای اغراض دنیوی و دعوت مردم به خویشتن باشد، این شخص مشمول عذاب الهی است. بعد می گوید اگر مردم را به خودش دعوت بکند در حالی که اعلم از او در بین مردم وجود دارد، عذاب الهی شامل او می شود؛ اینجا ما باید روایت را بر فتوی تطبیق کنیم (چون بحث در لزوم تقلید از اعلم و رجوع به اعلم است).
شمول روایت بر فتوی از دو جهت می تواند باشد:

جهت اول: یکی از ناحیهی ریاست که بگوییم افتاء و مرجعیت نوعی ریاست است که اگر کسی خودش را در مقام افتاء قرار دهد در حالی که اعلم از او وجود دارد، خداوند او را عقاب خواهد کرد. یعنی مقام افتاء و مرجعیت را یک ریاست بدانیم.

۱. اختصاص، ص ۲۵۱ / بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۱۰، حدیث ۱۶.

ریاست در درونش این نهفته است که افتاء کند و فتوی بدهد و یعنی کسی خودش را در مسندی قرار دهد که بخواهد فتوی بدهد، این نتیجه‌اش عذاب و عقاب است.

جهت دوم: یکی هم از ناحیه عنوان «دعی الی نفسه» است یعنی کسی که با وجود اعلم فتوی می‌دهد در واقع دیگران به سمت خود دعوت می‌کند و این شخص طبق این روایت، مشمول عذاب و عقاب الهی می‌باشد.

حال این دو عنوان گرچه در ادامه هم و به یکدیگر پیوسته هستند ولی اگر دقت شود قابل تفکیک است یعنی افتاء با وجود اعلم دعوت الی نفسه است. ریاست هم با بیانی که عرض کردیم شامل فتوی می‌شود و با وجود اعلم این ریاست موجب عقاب خواهد شد. پس بهر حال مستدل با این بیان می‌خواهد بگوید با وجود اعلم فتوی دادن غیر اعلم جایز نیست و این معنایش عدم اعتبار فتوای غیر اعلم و عدم حجیت فتوای غیر اعلم است.

بررسی روایت:

(الف) از نظر سند:

از نظر سند، این روایت مرسله است یعنی شیخ مفید در کتاب اختصاص بدون هیچ واسطه‌ای و ذکر سندی فرموده است قال رسول الله (ص). مرحوم علامه مجلسی هم این روایت را از اختصاص شیخ مفید نقل کرده است. حال آیا به صرف مرسله بودن این روایت آن را از اعتبار ساقط کنیم؟ یا نه مراسلات با یکدیگر متفاوت هستند و بستگی به ناقل آن روایت دارد؟ مانند شیخ صدوق که بسیاری از روایات شیخ صدوق در من لایحضر مرسله است اما مراسیل شیخ صدوق مثل مسانیدش می‌باشد. یعنی مراسلات شیخ صدوق حجت بوده و مورد قبول و معتبر است. در مورد مراسلات شیخ صدوق می‌گویند که مراسلات او دو دسته است: گاهی روایتی مرسله نقل می‌کند و می‌گوید قال ابو عبدالله علیه السلام کذا یعنی اسناد می‌دهد به امام ولو سندی هم برایش ذکر نکند؛ در این موارد که شیخ به نحو جزمی روایتی را به امام نسبت می‌دهد، این مراسلات او معتبر است و مانند مسند است و این حذف سند و راویان دلایلی دارد مانند اینکه روایت در جایی گفته شده یا تکرار شده و ایشان سند را دوباره تکرار نکرده است چون در مشیخه آنها را آورده است. و مواردی شیخ سند را حذف کرده ولی به طور قطع آن را به امام نسبت نداده است.

در مورد شیخ مفید هم چنین مطلبی را بعضی گفته‌اند؛ شیخ مفید کسی است که مورد وثوق و اطمینان است و تا محرز نشود برایش که روایتی از معصوم صادر شده یا نه آن را نقل نمی‌کند. لذا اگر در روایتی وسائط حذف شده، این از باب این بوده که به وسائط اطمینان داشته و راویانی که به نقل آن حدیث پرداختند مورد وثوق شیخ مفید بوده‌اند لکن به جهت اختصار و یا مشخص بودن طریق، وسائط را حذف کرده است. پس اینگونه نیست که مراسلات شیخ مفید را صرفاً به خاطر اینکه مرسل است، بتوانیم کنار بگذاریم. لذا با توجه به شخصیت شیخ مفید و دقتی که در نقل روایات داشته و احتیاطی که در نسبت دادن روایتی به امام داشته‌اند، این روایت مرسلی است که مانند مسند است و به نظر می‌رسد که سند این روایت مشکلی ندارد.

(ب) از نظر دلالت

بعضی به دلالت این روایت اشکال کرده‌اند. اشکالی که به دلالت این روایت شده شبیه به اشکالی است که سابقاً در مورد شرایط مرجع تقلید در موردش بحث شده است. آنجا مطلبی گفته می‌شد که مرجعیت در واقع یک نوع زعامت و ریاست برای مسلمین است مثلاً آیا مرجع تقلید می‌تواند ناقص باشد و آیا مرجع تقلید باید مرد باشد و یا زن هم می‌تواند مرجع تقلید باشد؟ اگر به خاطر داشته باشید در مورد برخی از شرایط مرجعیت یکی از استدلالاتی که مطرح می‌شد این بود که مرجعیت در واقع یک نوع زعامت و ریاست بر مسلمین است و اگر قرار است کسی زعیم و رئیس باشد، باید دارای یک کمالاتی باشد لذا برای اثبات شرط ذکوریت و حریت و عدم نقص عضو یکی از ادله‌ای که مورد استناد قرار می‌گرفت همین مسئله‌ی ریاست و زعامتی بود که ملازم با مرجعیت است. در همان بحث بعضی اشکال می‌کردند که مسئله افتاء لزوماً همراه با ریاست و زعامت نیست که ما آن را پاسخ دادیم.

اشکال به دلالت روایت:

اشکالی که به این روایت شده این است که عنوان ریاست شامل فتوی نمی‌شود یعنی از حیث ریاست اینگونه نیست که اگر در ریاست اعلامیت معتبر بود حتماً در فتوی هم باید معتبر باشد به عبارت دیگر بین مدعی و دلیل فرق وجود دارد؛ ما به دنبال این هستیم که شرط اعلامیت را برای مفتی ثابت کنیم اما آنچه که از این روایت استفاده می‌شود این است که ریاست باید در اختیار کسی قرار بگیرد که صلاحیت داشته باشد؛ از این مطلب، ضرورتاً مسئله اعلامیت در باب فتوی و تقلید استفاده نمی‌شود چون ریاست ملازم با افتاء نیست.

در هر صورت اشکال کرده‌اند که مسئله‌ی ریاست شامل افتاء نمی‌شود چون ملازمه‌ای بین این عنوان و افتاء نیست که اگر در ریاست این شرط ذکر شد، حتماً در مفتی هم باید این شرط باشد.

در مورد عنوان دعی الناس الی نفسه هم شاید بتوان این اشکال را مطرح کرد که بالاخره دعوت به نفس موضوعیت دارد در نهی و آنچه که در اینجا مورد نهی قرار گرفته این است که کسی با این علمش بخواهد فخر فروشی کند و بخواهد مدار را بر این قرار دهد که خودش را مطرح کند. لذا تکیه‌ی روایت بر این مسئله است که کسی علم را وسیله کسب و کار و علم الهی و دینی را وسیله ترقی شخصی خودش و رسیدن به امیال و آرزوهای دنیایی قرار دهد لذا اشکال کرده‌اند به این روایت که این روایت دلالت بر اعتبار اعلامیت در مرجع تقلید ندارد.

جواب اشکال:

به نظر می‌رسد این اشکال وارد نیست اولاً همان گونه که سابقاً بیان کردیم بالاخره مرجعیت به نوعی با ریاست همراه است ولو امروز شرایط با گذشته متفاوت است و دستگاه مرجعیت امروزه گسترده‌تر شده است ولی در گذشته هم این بوده و تفاوت آن با امروز در سعه و ضیق آن می‌باشد پس نمی‌توانیم عنوان مفتی و مقام افتاء را با این ریاست و زعامت به طور کلی تفکیک کنیم چرا که بالاخره به نوعی این ریاست در مفتی وجود دارد لذا به نظر می‌رسد به این بخش اشکال وارد نیست. همچنین در مورد دعوت الی نفسه ببینید روایت می‌گوید که «دعی الناس الی نفسه و فیه من هو اعلم منه» کسی دعوت به خودش بکند در حالی که اعلم از او وجود دارد؛ در اینجا روایت نمی‌خواهد بگوید مدار نهی بر دعوت الی نفسه

است. فرض این مستشکل بر این استوار است که می‌گوید گویا آنچه که مورد نهی قرار گرفته دعوت الی نفسه است و این دعوت الی نفسه از ناحیه هر کسی که باشد اشکالی دارد حتی اگر اعلم دعوت الی نفسه کند این مذموم است ولی اگر در روایت دقت کنیم روایت این را می‌خواهد بگوید که اساساً با وجود اعلم اگر غیر اعلم یا به میدان بگذارد، این عین دعوت الی نفسه است پس نفس این کار اشکال دارد.

لذا این اشکالی که این مستشکل اینجا بر این روایت وارد کرده، به نظر می‌رسد که وارد نیست. در مجموع اگر این روایت را در مقایسه با سایر روایات بخواهیم در نظر بگیریم از نظر دلالت بهتر از روایات قبلی است و از نظر سندی هم مشکلی ندارد و به طور کلی این روایت ظهور بیشتری در مطلوب نسبت به سایر روایات دارد. ولی محتمل این است که این روایت هم خالی از اشکال نباشد.

اشکال وارد بر روایت:

اشکالی که اینجا ممکن است به استدلال به این روایت مطرح کرد این است که اساساً روایت در واقع به دنبال یک مطلب است یعنی روایت می‌خواهد بگوید ریاست و دعوت الی نفسه هر دو یک چیز است و دو عنوان مستقل نیستند چون در صدر روایت هم دارد «أو یصرف به الناس الی نفسه یقول أنا رئیسکم» یعنی اینکه ذهن مردم را به خودش جلب کند و می‌گوید من رئیس شما هستم اینجا هر دو یک عنوان می‌باشد. کسی که رئیس باشد محور است و کسی که مردم را به خودش دعوت می‌کند محور است و در واقع می‌گوید که کسی که بخواهد با علم خود، خودش را محور قرار دهد و ریاست کند بر مردم؛ بنابراین این دو حیث جدا شدنی نیست و هر دو یک حقیقت را دارند بیان می‌کنند. لکن این ریاستی که در اینجا مطرح شده آیا مرجعیت در فتوی و زعامت در بیان حلال و حرام است که محل بحث ماست یا ریاست به معنای خلافت و امارت و حکومت است؟ با توجه به بیانی که در این روایت شده و شرایطی که در آن زمان بوده و روایات مشابهی که در اینجا وجود دارد شاید بتوان گفت که اینجا در مقام نهی از کسانی است که خلافت را غصب کرده‌اند و در واقع دارد نهی می‌کنند از عمل کسانی که ریاست مردم را به عهده گرفته‌اند در حالی اعلم و اعرف از آنها در بین مردم که خود اهل بیت (ع) بودند وجود دارند. اینجا منظور از ریاست، مرجعیت در فتوی و مرجعیت برای بیان حلال و حرام نیست بلکه مسئله حکومت مطرح است و اگر مسئله حکومت باشد ممکن است گفته شود در ریاست به این معنی اعلامیت شرط باشد اما این لزوماً به این معنی نیست که کسی که می‌خواهد فتوی بدهد، باید اعلامیت در او معتبر باشد.

در نهایت در مورد این روایت می‌توان گفت اشکالاتی که نسبت به روایات قبلی داشتیم در اینجا حداقل آن اشکالات مطرح نیست ولی اینجا ولو در حد احتمال بخواهیم این مسئله را در روایت مطرح کنیم بالاخره روایت از قابلیت برای استدلال ساقط می‌شود.

تذکر اخلاقی:

روایتی است از امیر المؤمنین علی علیه السلام: «من وثق بأن ما قدر الله له لن يفوته، استراح قلبه». کسی که به خدا اعتماد کند و به خدا اطمینان داشته باشد که آنچه خداوند تبارک و تعالی برای او مقدر کرده است، از او فوت نخواهد شد آرامش قلبی خواهد داشت. یعنی اگر قرار باشد سهم او به او برسد، می‌رسد و هیچ کس نمی‌تواند مانع باشد و اگر هم قرار باشد چیزی به او نرسد، هر چقدر هم تلاش کند به آن نمی‌رسد. اگر کسی این چنین اعتمادی به خداوند داشته باشد قلبش راحت است و آرامش دارد. البته این به معنای این نیست که در خانه بنشیند و دیگر تلاش نکند و بگوید من بر خدا توکل می‌کنم و من به خدا اطمینان دارم؛ این سم مهلک است. مورد روایت در فرضی است که کسی تلاش خود را می‌کند و با وجود این تلاش به خداوند تبارک و تعالی اطمینان دارد در مقدرات لذا قلب آرام و راحت خواهد داشت برخلاف کسی که به خدا اطمینان ندارد. چنین کسی همیشه راضی نبوده و با حرص و طمع زیاد به دور از آرامش روحی و قلبی زندگی می‌کند. خیلی از اضطراب‌ها و ناآرامی‌های جامعه با این روایات قابل حل است و همه آن با دارو و دکتر حل شدنی نیست. خیلی از ریشه‌های اضطراب‌ها و نگرانی‌ها این است که ما قانع به سهم خودمان از دنیا نیستیم.

«والحمد لله رب العالمین»